

هر یک بشفاد می رسد در گذر آنجا چشم لطف رحمت نکرند  
چهارمی صد سال میگذرد و حال هر سکه و نوبت بود  
من جاننا مقصد منشی: و مطلق من در گذر آنجا چشم لطف رحمت  
نزدیک گردانید مقصد هم مقبول است از اتحاد بر جای  
مانده را گویند الذکر و الذکر زیاد کردن از باب اول  
الذوق و لذواق و المذاق و لذائق چشمه از باب اول  
ایک جمع ایک و ایک گویند میگوید اگر نزدیک کرد  
شود و چنان آن شراب بر زمین مانده پای او بر نشاند  
اید و اگر یاد کند از چاشنی آن باده ناب یک زبان  
گرفته زبان بلفشار کشاید **رباعی** آن می خواهم که یک  
ماند جای نماید ز بسوا قرب قوت باوق و رکن کشید  
چاشنیش کرد در زبان است از عقده کشای نهر تو بند  
بود که مراد عالم هر سکه آن باشد که اگر نزدیک انداخت  
شوق و کند ارادت هر چه صحت آن است که هر زبان عشق  
و شراب چنان محبت بر جانمانده را که به سبب ساسی و نوشی

خوبتر قدم از سستی هستی و تنگنا خود برستی بر روز نخواست  
نهاد هر آینه باده از نوبت پیر مثل قوت سلوک و مکتب  
رفتنار یابد و کام همت بر سر دنیا و آخرت بنماید که حکمت  
وقد وصلت به مشک وصال و بارگاه اتصال شتابد و در  
و نایب اندیشد که از جام محبت در جام پس قدس کشیده  
و چاشنی آن در جام پس چشمه است فراموش کاریرا که  
در میان حقایق ایک باشد و در کشف حقایق از شکسته زبان  
نان الیه که هر آینه طوطی طوطی در پیش کلام در آید و زبان یا  
با طهارت بر سر عرفان بکشاید **رباعی** چون مستی از حیات  
خوار آید که بوی خوشش بگردد از آید هم سر و بجای ماند  
فرمان کرد در نوبت سوسن بی زبان بلفشار آید و قال و در  
و نوبت عشق **رباعی** انفس طیبها: و فی النوبت کوم عار  
الشم حقیق به لطیف کسری لزیق به عبقها المخرک و عبقها مثل  
شانه میگوید اگر بوز خوش و در آن می دهد و در شرق که  
مطلع انوار و منشا ظهور و طهارت و حال که در حجاب